

## بررسی دستور زایشی چامسکی و مقایسه آن با مکاتب کپنهاگ و پراگ

شهین شیخ‌سنگ تجن

عضو هیئت علمی دانشگاه پیام نور

### چکیده

دستور زایشی، نخستین بار توسط چامسکی ارائه شد و یکی از مهم‌ترین نظریات زمان خود بود، به طوری که ارائه آن به عقیده بسیاری از زبان‌شناسان، انقلابی در زبان‌شناسی به وجود آورد. امروزه نیز این نظریه هر چند نسبت به قبل تغییرات و تحولات چشمگیری داشته، همچنان یکی از مهم‌ترین نظریات زبانی محسوب می‌شود. بررسی زبان در این نظریه با مطالعه جمله آغاز شد و مطالعات نحوی مقدم بر مطالعات آوایی، واجی، ساخت‌واژه و معنایی قرار گرفت. به عقیده چامسکی مطالعه و بررسی واحدهای زبانی مانند جمله، واژه، آوا و معنا هر چند مربوط به حوزه‌های مستقل از یکدیگرند، کاملاً جدا از یکدیگر نیستند و با هم در تعاملند. هیچ یک از نظریات زبان‌شناختی پیش از دستور زایشی، مطالعه زبان را با بررسی جمله شروع نکردند. در مکتب کپنهاگ، یلمزلف به ارائه مشخصه‌های بنیادی در زبان پرداخت و صورت لفظ و صورت معنی را مورد بررسی قرار داد. وی دانش زبان‌شناسی را به گونه‌ای ارائه داد که بر اساس آن زبان به صورت روابطی جبری و ریاضی‌گونه که با عناصر انتزاعی سر و کار داشت، توصیف می‌شد و از بررسی و مطالعه جمله غافل ماند. در مکتب پراگ نیز تروبتسکوی و یاکوبسون به آواشناسی و واج‌شناسی توجه ویژه داشتند، به طوری که بسیاری از اصطلاحات مهم واجی و آوایی که امروزه نیز کاربرد وسیعی در مطالعات آوایی دارند، همچون: مشخصه‌های تمایز دهنده، تقابل، نشاندار و بی‌نشان بودن و اصطلاح واج‌واژی نخستین بار از سوی این مکتب معرفی شده‌اند. توجه زیاد این مکتب به مطالعه آواها، واج‌ها و نیز ساخت واژه سبب شد که بررسی صوری جمله فراموش شود. از طرف دیگر نگرش زبان‌شناختی حاکم بر این مکتب، نقش‌گرایی است که با نگرش صورت‌گرایی چامسکی متفاوت است. در این مقاله ابتدا به معرفی این نظریات و سپس به مقایسه آن‌ها با دستور زایشی چامسکی پرداخته‌ایم.

**کلیدواژه‌ها:** دستور زایشی، مکتب کپنهاگ، مکتب پراگ، زبان‌شناسی، جمله.

### ۱- مقدمه

در این مقاله ابتدا دستور زایشی که نوام چامسکی با طرح آن انقلابی نوین در زبان‌شناسی معاصر ایجاد کرده است، مورد بررسی قرار گرفته و سپس مهم‌ترین مسائل مطرح در مکتب کپنهاگ که توسط یلمزلف وارد زبان‌شناسی شده است و نیز مکتب پراگ مورد بررسی قرار می‌گیرند. در ادامه به بررسی تفاوت‌ها و تشابهات این مکاتب و دستور زایشی پرداخته‌ایم.

### ۲- دستور زایشی

مکتب زبان‌شناسی زایشی (generative grammar) توسط نوام چامسکی در سال ۱۹۵۷ بنا نهاده شد. این مکتب از برخی جهات به زبان‌شناسی ساختارگرای آمریکایی که چامسکی پیشتر خود شاگرد همین مکتب بود، شباهت داشت و از سوی دیگر به زبان‌شناسی صورت‌گرایی سوسور نزدیک بود. اما در عین حال نظرات چامسکی انقلابی در زبان‌شناسی به وجود آورد. زبان‌شناسی زایشی اصول بنیادین نگرش نسبت به زبان را که ساخت‌گرایان آمریکایی مانند بلومفیلد در نظر داشتند، دگرگون کرد.

نظریه ساخت‌گرای آمریکایی نظریه‌ای صورت‌گرا بود که صورت یا فرم زبان برای این دسته از زبان‌شناسان از اهمیت ویژه‌ای برخوردار بوده است. در حالی که بر عکس صورت زبان، معنا در مکتب ساخت‌گرایی اعتباری نداشته است، به عبارت دیگر ساخت‌گرایان بر این عقیده بودند که از آنجایی که دانششان برای بررسی صوری معنا کافی نیست، نمی‌توانند به مطالعه معنا بپردازند.

زبان‌شناسان ساخت‌گرا، پیرو نظرات روان‌شناسان رفتارگرا بودند و اعتقاد داشتند که تنها باید به محسوسات و ملموسات توجه نمود و در مقابل هر چه که انتزاعی و غیر ملموس بود از نظر آن‌ها نیازی به بررسی نداشت. به عنوان مثال از نظر رفتارگرایان تفکر چیزی جز حرف زدن با خود نیست. چرا که حرف به مفهوم صوتی که تولید می‌شود، قابل درک حسی و عینی است. این نگرش سبب شد که نگاه ساخت‌گرایان به زبان، عینی باشد و هر بخش از زبان که چنین عینیتی را شامل می‌شد برای آن‌ها ارزش بررسی داشت. بر این اساس ساخت‌گرایان به معنا که واقعیتی انتزاعی بود چندان توجهی نمی‌کردند و تمام توجه و بررسی‌های خود را

عمدتاً بر مطالعه ساختارها قرار دادند. ساخت‌گرایان برای شناخت هر چه بیشتر زبان به تجزیه عناصر زبان پرداختند و توجه زیاد آنها به ساختارها سبب شد که از واحد بالاتر آن یعنی جمله غافل شوند.

در چنین شرایطی بود که چامسکی شاگرد زلیگ هریس در سال ۱۹۵۷ کتاب ساخت‌های نحوی خود را که به جمله و ساخت نحوی توجه داشت، منتشر کرد. زبان‌شناسی زایشی که ابتدا به زبان‌شناسی گشتاری معروف شد، زبان‌شناسی درون‌گرا (immanent) است که به دنبال مطالعه محض زبان است و بافت‌های غیر زبانی از جمله بافت اجتماعی و فرهنگی آن را در نظر نمی‌گیرد. به عبارت دیگر زبان‌شناسان زایشی زبان را خارج از مسائل اجتماعی، فرهنگی، و نقش ارتباطی آن بررسی می‌کنند. بر این اساس پیروان نظر چامسکی را زبان‌شناسان درون‌گرا می‌نامند.

هر چند به اعتقاد چامسکی وظیفه زبان‌شناس، بررسی زبان خارج از بافت است اما تأثیر عوامل برون زبانی را نمی‌توان انکار کرد. وی به تحدید حوزه زبان‌شناسی پرداخته است و معتقد است که بدون توجه به تأثیر عوامل غیر زبانی مانند بافت فرهنگی و اجتماعی هم می‌توان به ماهیت دانش زبانی که کودک با کمک آن زبان را فرا می‌گیرد، پی برد.

از نظر چامسکی زبان پدیده‌ای روان‌شناختی است، و ناشی از فطرت انسان و به بیان دقیق‌تر ناشی از عوامل ژنتیکی است و فراگیری زبان در همه انسان‌ها، فطری است. بر این اساس چامسکی مسئله همگانی‌های زبان را مطرح می‌کند. به عقیده وی هدف اصلی و نهایی زبان‌شناسی نظری دست‌یابی به ویژگی‌های این دانش زبانی ذاتی است. او این دانش زبانی را که در همه‌ی انسان‌ها مشترک است، دستور زایشی می‌نامد.

در دستور زایشی، زبان‌شناس به دنبال توصیف یک زبان خاص نیست، بلکه به دنبال نظریه‌پردازی درباره‌ی زبان است. در زبان‌شناسی زایشی نحو از اهمیت ویژه‌ای برخوردار است. واحد نحو واحد زبانی زبان است که بر اساس آن می‌توان با استفاده از قواعد محدودی، بی‌نهایت جمله تولید کرد.

زبان‌شناسی زایشی واحدهای زبان را مستقل از یکدیگر می‌داند. به عبارت دیگر زبان دارای بخش‌های واجی، صرفی، نحوی و معنایی است که بخش‌هایی جدا و مستقل از یکدیگرند. به اعتقاد چامسکی در ذهن قوای مختلفی همانند: هوش، تفکر، استدلال منطقی، فرآیندهای روان‌شناختی درک و تولید گفتار، حافظه طولانی مدت، و اصول کلی یادگیری و مفهوم سازی وجود دارد. قوه نطق نیز یکی از این قوا است. از نظر چامسکی هر یک از این بخش‌ها عملکرد مستقل از یکدیگر داشته و در عین حال با یکدیگر در تعاملند. در مطالعه نحو بر اساس قواعد ساخت گروهی یا قواعد سازه‌ای، واژه‌ها با یکدیگر ترکیب می‌شوند و واحدهای بزرگ‌تری تولید می‌شود. قواعد نحوی، جمله‌های زبان را به کمک مقوله‌های نحوی مانند: اسم، فعل، صفت و حرف تعریف توصیف می‌کند. به این ترتیب قواعد سازه‌ای عناصری از مقولات مناسب واژگان را انتخاب می‌کند و آن‌ها را در نمودارهای درختی قرار می‌دهد.

چامسکی عقیده داشت که نظریه سازه‌ای ساختارهای نحوی باید با نظریه جدیدتری اصلاح شود. به طوری که قواعد سازه‌ای با قواعد دیگری به نام قواعد گشتاری تکمیل شوند. قوانین گشتاری، نمودارهای درختی تولید شده در قواعد سازه‌ای را به نمودارهای مختلفی تبدیل می‌کنند و این گشتارها به سه صورت: جابجایی، حذف و اضافه کردن عناصر عمل می‌کنند. در ساختار سلسله مراتبی نحو چامسکی، هر جمله دارای دو سطح روساخت و ژرف ساخت می‌باشد.

گشتار، کلیت جمله را مورد بررسی قرار می‌دهد و شرایط را برای به وجود آوردن جمله‌ای جدید از درون جمله‌های قدیمی فراهم می‌کند. قواعد گشتاری جمله‌های زیر ساخت را به جمله‌های رو ساخت تبدیل می‌کند. کاربرد قواعد گشتاری همگانی است و بنابراین ذاتی محسوب می‌شوند. ساختار سلسله مراتبی نقش ویژه‌ای در نظریه جدید نحو چامسکی دارد. چامسکی معتقد است که مطالعه همگانی‌های زبان بشری مهم است.

زبان‌شناسان پیش از چامسکی تجربه‌گرا بودند و اعتقاد داشتند بشر تا اندازه‌ای که بتواند قادر به یادگیری است. زیرا ذهن بشر دارای انعطاف پذیری زیادی است و قادر است خود را با الگوهایی که در تماس است، وفق دهد.

چامسکی خردگرا بوده و پیرو سنت افلاطون و دکارت است که معتقدند ذهن دارای ساختار ثابت و پیچیده‌ای است و آنچه را که یاد می‌گیریم کمتر وابسته به محرک‌های محیطی است. نگاه چامسکی به فراگیری زبان کودک، به عنوان تکمیل جزئیات نسبتاً آسان در یک طرح ساختاری از پیش تعیین شده می‌باشد. وی معتقد است که اصول و خصوصیات زبان در انسان، ذاتی است و به طور ارثی برنامه‌ریزی شده است و محیط پیرامون کودک، نقش محرک را برای یادگیری زبان مادری ایفا می‌کند. کودک مجموعه

محدودی از اطلاعات را از محیط زبانی خود فرا می‌گیرد و قادر است ترکیبات جدیدی بسازد. وی معتقد است نظریه همگانی‌های نحوی با استعداد زبانی ذاتی مطابقت دارد. دستور هر زبان شامل اصولی است که بر اساس آن کودک قادر به فراگیری هر زبانی است. در نتیجه نیازی به آموزش این اصول نیست.

مهم‌ترین تفاوت میان زبان‌شناسی چامسکی و زبان‌شناسی مکتب ساخت‌گرایی این است که از نظر چامسکی منبع مناسب برای تحلیل داده‌های زبانی، قضاوت درونی (شمّ زبانی) گویشوران آن زبان است، اگر چه این دیدگاه مورد انتقاد مخالفان چامسکی است. کاربرد چامسکی از شمّ زبانی گویشور برای ارزیابی داده‌های زبانی حاکی از ماهیت فلسفی خردگرایی عقیده اوست و به این معنا است که دانش زبانی از ابتدا در وجود انسان به ودیعه نهاده شده و یادگیری صرفاً به معنای تشخیص و بیان (تلفظ) آن چیزی است که در ذهن ما وجود دارد.

برای چامسکی قضاوت درونی (شمّ زبانی گویشور) تنها منبعی برای ارزیابی داده‌های زبانی نیست بلکه معتقد است که بر اساس آن ماهیت دستور یک زبان‌شناس معین می‌شود. در حالی که یک زبان‌شناس ساخت‌گرا به دنبال شواهد عینی برای حمایت از ادعای خویش است، چامسکی به جای متوسل شدن به شواهد عینی از اصطلاحات توانش زبانی و کنش زبانی بهره می‌جوید. وی کنش زبانی را همان رفتارهای عینی و قابل مشاهده می‌داند که در شرایط عادی و واقعی گفتار سبب تولید جمله‌های قابل فهم و قابل قبول می‌شود. علاوه بر آن، کنش زبانی به اصول حاکم بر کاربرد زبان می‌پردازد و باید اصول عملی تولید و درک جملات درست از جملات نادرست را در برگیرد. در واقع به عقیده وی گفتار در قلمرو الگوهای کنش امکان‌پذیر است.

چامسکی معتقد است توانش زبانی که به آن دانش زبانی هم گفته می‌شود، به مسائلی مانند انطباق جمله با قواعد صحیح جمله سازی زبان، خوش ساخت بودن یا بد ساخت بودن جملات می‌پردازد. توانش زبانی جنبه عینی و قابل مشاهده ندارد و ذهنی است. به اعتقاد چامسکی توانش زبانی به ما امکان می‌دهد جملاتی را که تا حال نشنیده‌ایم، تولید کنیم که نشان دهنده این واقعیت است که آن جمله در توانش ما وجود دارد.

چامسکی در آثارش از نظریه‌های ساخت‌گرایی اروپایی و آمریکایی انتقاد کرده و گفته است که توجه آن‌ها به روال‌های کشف، برای اشتقاق و استخراج جنبه‌هایی از دستور از داده‌های زبانی، در زمینه واج‌شناسی و صرف معطوف بوده است. چامسکی مقایسه ساخت‌گرایی و دستور زایشی را در واقع مقایسه دو رویکرد به مسئله زبان‌آموزی کودک و به ویژه اینکه چگونه کودک می‌تواند زبان بیاموزد، توصیف کرده و گفته است که رویکرد اول برخاسته از تجربه‌گرایی که در آن نظام دانش از طریق تعمیم، استقرا، تداعی و عادت‌سازی پدید می‌آید و رویکرد دوم نشأت گرفته از عقل‌گرایی دکارتی است که در آن نظام دانش به کمک اصول ذاتی و زیستی تعیین می‌گردد (چامسکی، ۱۹۷۵).

چامسکی با استناد به تعریف سوسور از «زبان» مبنی بر اینکه زبان عبارت است از نظامی از آواها که با نظامی از مفاهیم مرتبط است و اینکه در این تعریف مفهوم جمله بلا تکلیف رها شده و ظاهراً "به کاربرد زبان، یعنی «گفتار» سپرده شده است و نیز با بازگو کردن تعریف بلومفیلد از زبان مبنی بر اینکه زبان مجموعه‌ای است از جمله‌هایی که می‌توان در یک جامعه زبانی تولید کرد، معتقد است که هر دو جلوه‌هایی‌اند از آن‌چه وی زبان بیرونی خوانده است. او تصریح کرده است که علت تلقی آن تعاریف به عنوان زبان بیرونی این است که در آن‌ها زبان مستقل و جدا از ویژگی‌های ذهن در نظر گرفته شده است (چامسکی، ۱۹۸۶).

چامسکی همچنین با اشاره به اتفاق نظر عمومی در آن مقطع زمانی در خصوص نسبت زبانی و مشخصاً تاکید وی که بر تفاوت بین زبان‌ها وجود داشت و اینکه هیچ حد و مرزی برای میزان این تفاوت نمی‌توان قائل شد، نتیجه گرفته است که از این رو مطالعه دستور همگانی که اساساً به وجوه اشتراکات بین زبان‌ها می‌پردازد دور از ذهن و غیر قابل تصور بود. البته وی معترف است که در همان سنت ساخت‌گرایی نیز دستاوردهایی را در راستای دستور همگانی می‌توان یافت، مانند نظریه مشخصه‌های آوایی تمایز دهنده در واج‌شناسی که به فهرست ثابت و محدودی از مشخصه‌ها قائل بود و نظام‌های واجی زبان‌های مختلف بر اساس آن فهرست و یا انتخاب از آن حاصل می‌شدند.

دیدگاه چامسکی نسبت به ساخت‌گرایی اروپایی و آمریکایی کاملاً مشخص و روشن است. به اعتقاد او ساخت‌گرایی اساساً و عمدتاً "به زبان بیرونی پرداخته است در صورتی که دستور زایشی به زبان درونی روی آورده است.

از ابعاد دیگری نیز می‌توان دستور زایشی را تحول و نوآوری در زبان‌شناسی پنداشت. این دستور، برخلاف ساخت‌گرایی آمریکایی که «توصیف‌گرایی» نیز خوانده می‌شود زیرا عمدتاً به توصیف زبان‌های بومیان آمریکا همت گماشته بود، به نظریه‌پردازی و تدوین نظریه زبانی، نظریه‌ای برای قوه نطق، پرداخته است که در آن توصیف در خدمت دستیابی به «نظریه» بوده است. همچنین در این دستور نحو به عنوان زایاترین بخش زبان تلقی گردید و کانون مطالعات نظری و توصیفی واقع شد. در صورتی که در ساخت‌گرایی آمریکایی «واج‌شناسی»، «صرف» و مشخصاً استخراج واج‌ها و تکواژها و طبقه‌بندی آن‌ها بررسی می‌شد و توجه بسیار اندکی به نحو و مقولات نحوی، که مقولات انتزاعی سطوح بالای زبان محسوب می‌شدند، معطوف گردیده بود. به بیان روشن‌تر، در ساخت‌گرایی آمریکایی به‌ویژه در توصیف‌گرایی لئونارد بلومفیلد (۱۹۲۲) و زلیگ هریس (۱۹۵۱) انگاره‌ای از زبان مطرح بود که از چند سطح مختلف و مستقل تشکیل می‌شد. در این انگاره داده‌های زبان واج‌گونه‌ها بودند که به واج‌ها، تکواژگونه‌ها، تکواژها، واژه‌ها و در نهایت به جمله می‌رسیدند.

واج‌گونه‌ها → تکواژگونه‌ها → تکواژها → واژه‌ها → جمله

بین سطوح این انگاره تقدم و تأخر خطی قاطع وجود داشت بدین ترتیب که درونداد یک سطح از اطلاعات موجود در سطح پیشین به دست می‌آمد. در دستور زایشی جهت پیکان‌ها معکوس شد و از این رو نحو به عنوان عمده‌ترین سطح زبانی مطرح گردید و متعاقباً نظریه‌پردازی درباره ساخت‌ها و روابط نحوی و توصیف آن‌ها به جای تعیین، استخراج، و طبقه‌بندی واج‌ها و تکواژها هدف اصلی و اولویت نظریه زبانی واقع شد.

در میان مطالعات زبان‌شناسان ساخت‌گرا، جای خالی پژوهش در زمینه نحو و نیز معنی‌شناسی، بسیار محسوس بود، شاید به این دلیل که پیش از پرداختن به این بخش‌های دستور، قرار بود اساس مطمئن و دقیق چنین مطالعاتی بر پایه واج‌شناسی و صرف استوار گردد. این روش بسیار طبیعی می‌نمود زیرا تحلیل «سازه‌های پیاپی» قرار بود بر پایه تکواژها صورت پذیرد. ساخت‌گرایان آمریکایی برحسب سنت بلومفیلد پایبند تجربه‌گرایی و اثبات‌گرایی محض در مطالعه زبان بودند و به همین دلیل کمتر به جنبه محتوایی زبان توجه داشتند، آنان موضوع اصلی تحلیل زبان را مشاهده و طبقه‌بندی مواد زبانی می‌دانستند. در مقابل، چامسکی آرای آنان را یکسره به کنار نهاد، به اعتقاد وی نظریه‌ای درباره زبان، همچون نظریه‌ای درباره هر پدیده دیگری، نمی‌تواند به شکل مکانیکی از مواد استخراج شده، پدید آید، بلکه باید آفریده شود. طبقه‌بندی ویژگی‌های «روساختی» متن نمی‌تواند برای دست‌یابی به مفاهیم بنیادین نظریه زبان به کار رود، زیرا این مفاهیم بنیادین که می‌توانند سازه‌هایی بسیار انتزاعی باشند، تنها به شکلی کاملاً پیچیده در پیوند با واقعیت‌های شهودی قرار می‌گیرند. نظریه‌گشتاری در اصل به دنبال تدوین نگرشی است که همچون نظریه فیزیکی در مورد جهان خارج و پدیده‌های آن، درباره زبان قابل اعمال باشد. یکی از فرض‌های اصلی این نظریه، آن است که جمله‌های زبان نه تنها از روساخت برخوردارند، بلکه دارای ژرف ساخت زیربنایی هستند که درکشان به صورت آنی امکان‌پذیر نیست. به عبارت ساده‌تر، ژرف ساخت یک جمله، محتوای آن جمله را نمایش می‌دهد و روساخت نشانگر صورت آن جمله است.

چامسکی بر این باور است که مفهوم ژرف ساخت به شکل ضمنی در نگرش دستوره‌های همگانی قرن هفدهم میلادی مطرح شده است، اما برای دوره‌ای حدود یک قرن و نیم به دست فراموشی سپرده شد. میان آنچه دستوریان پرت-رویال قرن هفدهم مطرح کردند و آنچه چامسکی معرفی می‌کند، دست کم یک تفاوت بارز و مهم وجود دارد. دستوریان قرن هفدهم، تعیین رابطه میان دستور همگانی و دستورهای واقعی زبان‌ها را بر عهده خواننده فرهیخته می‌نهادند، در حالی که دستوریان گشتاری سعی بر آن دارند تا به شکلی صریح، یعنی به شکلی صوری و ریاضی وار، نشان دهند که ژرف ساخت‌های زبان چگونه به روساخت‌ها برگردانده می‌شوند. به اعتقاد اینان، واژگان و اعمال قواعدی بر آن‌ها می‌تواند هر جمله دستوری را در زبان تولید کند. چنین دستوری، «دستور زایا» نامیده می‌شود. این اصطلاح امروزه برای اطلاق به کل دیدگاه چامسکی و پیروانش به کار می‌رود.

## ۲- مکتب کپنهاگ

بعد از سوسور، ساخت‌گرایی به صورت مکاتب مختلفی در عرصه زبان‌شناسی ظاهر شد و سه مکتب عمده با زیر بنای ساخت‌گرایی به وجود آمد که عبارت بودند از مکتب پراگ، مکتب کپنهاگ و مکتب لندن.

پژوهشگر معروف مکتب کپنهاگ، یلمزلف، زبان‌شناس دانمارکی است که در رشته زبان‌شناسی تطبیقی تحصیل نمود و سال‌ها استاد دانشگاه کپنهاگ بود. یلمزلف به کمک همکارانش حلقه زبان‌شناسی کپنهاگ را در سال ۱۹۴۳ تشکیل داد. در ابتدا آن‌ها به مسایل نظری و روش‌شناسی مطرح در زبان‌شناسی پرداختند ولی بعدها یلمزلف مطالعات خود را در زمینه نظریه جدیدی در زبان به نام مشخصه‌های بنیادی (glosematics) دنبال کرد. مشخصه‌های بنیادی به عقیده وی کوچکترین عناصر ممکن در حوزه آوایی و معنایی هستند و واقعیت‌های تجزیه‌ناپذیر و ثابت به شمار می‌آیند.

یلمزلف تلاش می‌کرد زبان‌شناسی را بر پایه توصیف مشخصه‌های بنیادی استوار بود، زبان‌شناسی بنیادی نامید. در حقیقت وی به دنبال کشف منطق ریاضیات و جبر در زبان‌شناسی بود. از دیدگاه سوسور، زبان متشکل از مجموعه‌ای از نشانه‌هاست و هر نشانه حاصل اتحاد دال و مدلول است که در آن دال بخشی از گفتار و مدلول بخشی از معنی تلقی می‌شود. یلمزلف به پیروی از سوسور، زبان را از نظر کاربرد، نظامی از نشانه‌ها می‌داند. از دیدگاه یلمزلف، نشانه حاصل عملکرد صورت و جوهر در زبان می‌باشد که هر یک به دو شکل بازیابی می‌شوند و در مجموع زبان دارای چهار لایه است. بر اساس این دیدگاه، یلمزلف را پدر نظریه "لایه ای" در زبان می‌دانند.

وی معتقد است که زبان دارای صورت معنی، صورت لفظ، جوهر معنی و جوهر لفظ می‌باشد که زبان‌شناسی تنها صورت معنی و صورت لفظ را بررسی می‌کند و نظام آن‌ها را مشخص می‌نماید. جوهر معنی و جوهر لفظ واقعیت‌های غیر زبانی هستند. یلمزلف جوهر معنی را باز نمایی روان‌شناختی و مفهومی نشانه می‌داند. از دیدگاه او جوهر لفظ، آن است که نشانه در آن نمود پیدا می‌کند و می‌تواند آوا یا هر ماده دیگری باشد (از جمله حرکت دست در زبان اشاره). وی معتقد بود که لایه‌های صورت معنی و صورت لفظ خاص زبان هستند و دو لایه دیگر واقعیت‌های بیرونی زبان هستند و وظیفه زبان است که آن‌ها را به یکدیگر ارتباط دهد. زبان منحصرأ از روابط تشکیل شده است که عبارتند از: روابط برون زبانی (روابط میان عناصر در لایه‌های مختلف زبان) و روابط درون زبانی (روابط میان عناصر در یک لایه). اما به استثنای آواها و معانی در دو لایه خارجی (جوهر معنی و جوهر لفظ)، عناصری که بین آن‌ها این روابط حاکم است نیز با یکدیگر رابطه دارند.

یلمزلف در راستای نظام‌مند کردن نظریه زبانی سوسور که معتقد به تمایز زبان و گفتار بود، دوگانگی نظام و فرایند را اضافه کرد. وی نظام را ثابت و فرایند را متغییر می‌داند و معتقد بود که فرایندها، تحت نظارت نظام شکل می‌گیرند و عمل می‌کنند و به همین علت آرای یلمزلف را تداوم ساخت‌گرایی پسا سوسوری می‌نامند.

### ۱-۳- شباهت‌ها و تفاوت‌های دو دیدگاه زایشی و کپنهاگ

یلمزلف همانند چامسکی نظریه‌پرداز خردگرا بود اما زبان را به مثابه شبکه تلقی می‌کرد و معتقد بود که اعضای این شبکه با هم در ارتباطند. یلمزلف همانند چامسکی منطق ریاضیات و جبر را در زبان‌شناسی وارد کرد اما حوزه مطالعات چامسکی در زمینه نحو متمرکز شده بود در حالی که نحو، در بررسی‌های یلمزلف به پیروی از دیدگاه سوسور در زبان‌شناسی، جایگاهی نداشت و به طور کلی مورد غفلت قرار گرفته بود. یلمزلف مطالعات خود را در جنبه‌های دیگر زبانی گسترش داد.

### ۴- مکتب پراگ

مکتب پراگ در سال‌های ۱۹۲۶ تا ۱۹۳۹ در اوج بود و سراسر عرصه نظریه زبان‌شناسی همگانی را، به گونه‌ای که در اروپای آن روزگار وجود داشت، زیر سلطه داشت. با این همه، چشم‌گیرترین موفقیت‌هایی که نصیب این مکتب شد در نظریه نمای نقشی جمله و خصوصاً در واج‌شناسی بود.

در حوزه واج‌شناسی مکتب پراگ دو چهره اصلی وجود داشت که هر دو روسی بودند، نیکولای سرگیئیویچ تروبتسکوی و دیگری رومن اوسیپوویچ یاکوبسن که متفقاً مسیر مطالعات واج‌شناختی در مکتب پراگ را تا سال ۱۹۳۹ تعیین و مبانی واج‌شناسی را پی‌ریزی کردند. آن‌ها از مشخصه‌های آوایی، یعنی اتم‌های سازنده آواها مانند: همخوانی بودن در برابر واکه‌ای بودن، انسدادی بودن در برابر غیرانسدادی بودن و غیره صحبت کردند. به‌یادماندنی‌ترین خدمت تروبتسکوی به واج‌شناسی، اثر ناتمام او درباره اصول کلی واج‌شناسی با نام «مبانی واج‌شناسی» بود که پس از مرگش منتشر شد. تروبتسکوی در کتاب «مبانی واج‌شناسی»، هم به مباحث نظری واج‌شناسی توجه داشت و هم به مسائل توصیفی آن. وی به مفهوم تقابل‌ها در واج‌شناسی پرداخت و دو نوع تقابل: تقابل

پایدار (constant opposition) و تقابل خنثی‌شونده (Neutralizable opposition) را مطرح نمود. تروبتسکوی در موارد خنثی‌شدگی، قائل به واج شامل بود که آن را با حرف بزرگ نشان می‌داد.

این دو محقق تحت تأثیر آرای بودوئن دوکورتی درباره واج و واج‌شناسی به عنوان مطالعه نقش‌مدارانه آواهای گفتار بودند. بازنمایی آوایی (phonetic realizations) واج‌ها همواره نقشی مرکزی در واج‌شناسی مکتب پراگ ایفا کرده است.

تروبتسکوی علاوه بر تقابل نقشی واج‌ها مفهوم مشخصه‌های تمایزدهنده واج‌ها را نیز ارائه کرد. وی نظریه تقابل میان آواها را پیشنهاد نمود و معیار وی برای تبیین تقابل میان آواها تنها معنا بود. بدین ترتیب که اگر تفاوت آوایی با تمایز معنایی همراه باشد، تمایزدهنده است. مفهوم دیگری که توسط تروبتسکوی در مکتب پراگ بیان شد نشان‌دار و بی‌نشان بودن واج است. به علاوه تروبتسکوی نقش رمزنامی و نقش عاطفی مشخصه‌های زبرزنجیری را مورد توجه قرار داد.

آنچه او مطرح ساخت، نه تنها در نظام‌های واجی زبان‌ها، بلکه حتی در حوزه‌های دیگر نیز مبنای تحلیل و بررسی قرار گرفت. به اعتقاد وی، آنچه واقعاً به تلفظ درمی‌آید و موضوع مورد مطالعه آواشناسی است، الزاماً نمایانگر نظام زبان گفتاری یعنی موضوع مورد مطالعه واج‌شناسی نیست بلکه قوانین این نظام باید برحسب آنچه به تلفظ درآمده و از طریق استقرا و فرضیه‌سازی تعیین گردند.

یاکوبسن (۱۹۴۱) در پژوهش‌های زبان‌شناختی خود به جنبه‌های مختلف مطالعه زبان توجه داشت. وی مقالاتی درباره زبان‌آموزی کودک، ترتیب یادگیری مفاهیم زبانی و مراحل فراگیری همخوان‌ها و واژه‌ها و زبان‌پریشی نوشت و با استفاده از مفهوم نشان‌داری توانست آن دسته از مقوله‌های زبانی را که کودکان در مراحل اولیه یادگیری می‌آموزند و در صورت وقوع زبان‌پریشی، دیرتر از دست می‌دهند، مشخص کند. او این مقوله‌ها را بی‌نشان و سایر مقوله‌های زبانی را که دیرتر آموخته می‌شوند و در زبان‌پریشی زودتر از دست می‌روند، نشان‌دار نامید. بیشتر نظرات وی امروزه در واج‌شناسی زایشی استفاده می‌شود.

پژوهش‌های یاکوبسن در آواشناسی و واج‌شناسی عبارتند از:

- مشخصه‌های دوارزشی در مقابل مشخصه‌های غیر دوارزشی
  - «اصل یک‌دهان» که بر اساس آن می‌توان همخوان‌ها و واژه‌ها را بر اساس مشخصه‌های یکسان توصیف کرد.
  - به خدمت گرفتن مشخصه‌های آوایی صوتی (آکوستیکی) در توصیف واج‌ها و تبیین‌های واجی: یاکوبسن نشان داد که گاهی استناد به مشخصه‌های آکوستیکی در توصیف‌های آوایی و واجی اجتناب‌ناپذیر است و آواشناسی تولیدی به تنهایی نمی‌تواند توجیه‌کننده قواعد آوایی و واجی باشد.
  - مشخصه‌های آوایی همگانی/جهانی شامل ۱۲ مشخصه تمایز دهنده: بیشتر این مشخصه‌ها در رویکردهای معاصر مطالعه واج‌شناسی از قبیل واج‌شناسی زایشی، واج‌شناسی خود واحد و نظریه بهینگی همچنان مورد استفاده قرار می‌گیرند.
- یاکوبسن در مطالعه روابط زبان‌شناسی و ادبیات، به بررسی سبک‌شناسی و مفاهیم استعاره و مجاز می‌پردازد و مفاهیم به کار رفته در مطالعات ادبی را از دید زبان‌شناسی توصیف می‌کند. به عقیده وی زبان‌شناسی که گوش خود را بر نقش شعری و شاعرانه زبان بسته است و ادیبی که نسبت به مسائل زبان‌شناختی بی‌تفاوت است و با روش‌های زبان‌شناسی ناآشناست، هر دو به یک میزان دچار واپس‌گرایی هستند.

او به ازای شش عامل زبانی «شنونده»، «گوینده»، «بافت»، «پیام»، «تماس» و «رمز»، به ترتیب نقش‌های زبانی «ترغیبی»، «عاطفی»، «ارجاعی»، «شعری»، «همدلی» و «فرازبانی» را پیشنهاد می‌کند.

یاکوبسن به بررسی نظریه خود درباره مشخصه‌های تمایزدهنده دوتایی (binary distinctive features) به عنوان خصوصیات آوایی نهایی که به لحاظ زبان‌شناسی در همه زبان‌ها نقش‌مندند، پرداخت. نظریه‌ای که نخست در اثر او (۱۹۴۱) منتشر شد، و سپس به صورتی کامل‌تر به عنوان کار مشترک یاکوبسن، فانت و هله (۱۹۵۲) انتشار یافت و زیربنای مطالعات بعدی زبان‌شناسان شد. امروزه نیز مشخصه‌های تمایزدهنده بخش جدایی‌ناپذیر از واج‌شناسی محسوب می‌شود. هرچند در بسیاری از نظریه‌های واج‌شناسی، مشخصه‌های مزبور دیگر به عنوان مختصات دوتایی در نظر گرفته نمی‌شوند، بلکه آن‌ها را همچون مختصاتی مدرج به شمار می‌آورند.

نمای نقشی جمله از دیگر مسائل مطرح در این مکتب است که بر اساس آن جملات بر اساس اطلاع نو و اطلاع پیشین قابل بررسی هستند. به عبارت دیگر ساخت گفتار از راه موقعیت کاربردی آن و نیز بافت ارتباطی خاصی که در آن ظاهر می‌شود، تعیین می‌گردد.

#### ۴-۱- مقایسه نظریات مکتب پراگ با نظریه زایشی چامسکی

زبان‌شناسی زایشی، زبان‌شناسی درون‌گرا است که به دنبال مطالعه محض زبان است و زبان را فارغ از مسائل اجتماعی، فرهنگی، و نقش ارتباطی آن بررسی می‌کند. در حالی که در مکتب پراگ نگرش نقش‌گرایی حاکم است و معتقدند که زبان وسیله ارتباط اجتماعی است، و نقشی که در این جهت ایفا می‌کند، بسیار حائز اهمیت است. به عقیده آن‌ها در بررسی زبان باید بافت غیر زبانی مانند: عوامل فرهنگی، اجتماعی و غیره را نیز در نظر داشت.

برخلاف نظریه صورت‌گرایی که در آن صورت و فرم زبان اصل و معنا فرع است، در نظریه‌های نقش‌گرایی مکتب پراگ، ارتباط و کاربرد شناسی اصل و صورت زبان فرع در نظر گرفته می‌شود.

مکتب پراگ نخستین توصیف خود را از شبکه‌ی آوایی زبان با ارائه‌ی جدایی واج‌شناسی از آواشناسی اعلام نمود. دستاورد مکتب پراگ در حوزه واج‌شناسی، ارزشی ماندگار دارد. به ویژه، از آن رو که دستاورد مزبور توسط یاکوبسن به آمریکا برده شد و در آن‌جا با واج‌شناسی امریکایی درهم آمیخته شد و بر روی هم به پیدایش نگرشی کمک کرده‌اند که اینک در زمره یکی از موفق‌ترین حوزه‌های نظریه زبان‌شناسی به شمار می‌رود.

#### ۵- نتیجه‌گیری

به اعتقاد برخی از زبان‌شناسان دستور زایشی انشعابی است از زبان‌شناسی ساخت‌گرا و از این رو در واقع جزئی است از ساخت‌گرایی و نه انقطاعی از آن یا حرکت و جنبش تازه‌ای نسبت به آن (بوگارسکی ۱۹۸۲). لیکاف (۱۹۷۱) اولین گونه دستور زایشی را که در کتاب ساخت‌های نحوی چامسکی عرضه شد، پیامد طبیعی ساخت‌گرایی آمریکایی می‌داند و معتقد است تحولات بعدی در آن دستور، آن را از ساخت‌گرایی متفاوت کرده است. نیومایر (۱۹۸۶) نیز انقلاب چامسکی را انقلابی در درون ساخت‌گرایی خوانده است. بوگارسکی (۱۹۸۲) از دستور زایشی به عنوان «ساخت‌گرایی زایشی» یاد کرده است. وی با مروری بر مفهوم ساخت‌گرایی در زبان‌شناسی یاد آور شده است که دو تعبیر از این مفهوم وجود دارد: تعبیر کلان و تعبیر خرد. تعبیر نخست به دستاوردهای سوسور و مکاتب اروپایی (ساخت‌گرایی اروپایی) و تعبیر خرد ساخت‌گرایی به سنت زبان‌شناسی ساخت‌گرایی بلومفیلد و پیروان بعدی او همچون زلیگ هریس، استاد چامسکی، اشاره دارد که در آن به توصیف و دسته‌بندی عناصر زبانی با بهره‌گیری از «روال‌های کشف»، مانند استخراج واج‌ها بر اساس جفت‌های کمینه و تعیین واج‌گونه‌ها بر اساس «توزیع تکمیلی» آن‌ها تأکید می‌شد و تمایز بین «زبان» و «گفتار» نادیده گرفته شده بود و به توصیف سطح روبنایی و مشهود زبان‌ها بسنده می‌شد. به نظر بوگارسکی با توجه به این‌که در دستور زایشی تمایزهایی چون «توانش»، «کنش»، «ژرف ساخت» و «روساخت» مفروض است، آن دستور در نگاه اول و به ظاهر به نظر می‌رسد طغیانی بود علیه ساخت‌گرایی به تعبیر خرد آن و در اساس بدون مغایرت با تعبیر کلان ساخت‌گرایی. اما وی با استناد به ملاحظات و مشترکاتی همچون صورت‌گرا بودن بلومفیلد، هریس و چامسکی و عدم اعتنا و توجه آنها به معنا (به ویژه معنای غیر زبان‌شناختی یعنی معنای بافتی)، طرح مفهوم «گشتار» از سوی هریس و به کارگیری آن از جانب چامسکی، پرورش یافتن چامسکی در مکتب و تعالیم هریس، و اینکه مطالعه واج‌ها و تکواژها به ویژه توسط مکتب پراگ به حد اشباع رسیده بود و گام منطقی بعدی پرداختن به جمله و نحو بود، ادعا کرده است که دستور زایشی نسبت به ساخت‌گرایی خرد نیز انقطاع نبوده است بلکه تنها انشعابی از آن است و از این رو دستور زایشی در حقیقت استمرار و ادامه دهنده ساخت‌گرایی (هم به تعبیر کلان و هم به تعبیر خرد آن) می‌باشد و بنابراین به جاست اگر گفته شود که ساخت‌گرایی کلان هنوز رویکرد و تفکر مسلط در زبان‌شناسی عصر ماست.

سمپسون (۱۹۸۸۰) ضمن تمجید و جانبداری از دستاوردهای ساخت‌گرایی آمریکایی از این‌که این سنت با مطرح شدن دستور زایشی چامسکی اقتدار خود را از دست داده است و امروزه نظریه‌پردازی و تدوین نظریه، جایگزین توصیف‌گرایی شده ابراز تاسف کرده است. وی گفته است این روزها هرگاه زبان‌شناس توصیف‌گرایی بخواهد داده‌ها و یافته‌های خود را عرضه کند و جدی گرفته شود جامعه زبان‌شناسی به او می‌فهماند که به ناچار می‌بایست آن را در قالب قواعد و فرمول‌های مشخص و پیچیده‌ای سامان دهد و



ارائه کند و اگر نکاتی در داده‌ها وجود دارد که در آن قالب و فرمول‌ها بیان شدنی نیست بهتر است آن نکات کنار گذاشته شود. به نظر سمپسون توصیف‌گرایی آن چیزی است که زبان‌شناسی باید باشد و اگر چه توصیف‌گراها خطاهایی داشتند لیکن عواقب آن خطاها نسبت به خطاهای زبان‌شناسان خلف آنها بسیار کمتر بوده است.

دستور زایشی تمامی ویژگی‌های عصر و زمانه خود را داراست. این دستور نیز همچون اکثر مطالعات این قرن در زمینه زبان‌شناسی، جنبه همزمانی دارند و نه درزمانی. فرضیه‌پردازی‌های این دستور و الگوهای انتزاعی مطرح شده در آن، بی‌شابهت به الگوهای امروزی مطالعه در علوم طبیعی نیست. اما این نکته اساسی را باید همواره به خاطر داشت که دستور زایشی زاده دو هزار سال تفکر درباره زبان است و اگر روش‌های تحلیل زبان شناسان ساخت‌گرا و تلاش‌های آنان نبود، هیچگاه به صوری‌سازی‌های امروزی دستور زایشی دست نمی‌یافتیم.

#### منابع

1. Bugarski, R. (1982). "Generative Structuralism". *Acta Linguistica Hafniensia*. 17: 49-60.
2. Chomsky, N. (1975). *The logical Structure of Linguistic Theory*. New York: Plenum.
3. Chomsky, N. (1986). *Knowledge of Language: its Nature, Origin, and Use*. New York: Praeger.
4. Harris, Z. (1951). *Methods in Structural Linguistics*. Chicago: University of Chicago Press.
5. Jakobson, R. (1941). *Child Language Aphasia and Phonological Universals*. English ed. Mouton.
6. Jakobson, R. Fant, C. and Halle, M. (1952). *Preliminaries to Speech Analysis*. MIT Press.
7. Lakoff, G. (1971). *On Generative Semantics*. Cambridge University Press.
8. Maclay, H. (1971). *Overview*. Cambridge University Press.
9. Newmeyer, F. (1986). *Has There Been a "Chomskyan Revolution" in Linguistics?* *Language*. 62: 1-18.
10. Sampson, G. (1980). *Schools of linguistics*. London: Hutchinson.
11. Hjelmslew, L. (1969). *Prolegomena to a Theory of Language*. the university of Wisconsin Press.